



۲۰۲۰/۰۹/۰۴



محمد داؤد مومند

## انحرافات مؤرخین و تواریخ و تحقیقات شان



مؤرخین و محققین مانند تمام اتباع یک جامعه و لوبه هر مشغله که اشتغال داشته باشند، از نظر ذهنی و فکری محصول محیط زیست خوداند، هر عضو جامعه بشمول مؤرخین و محققین از تأثرات شرایط ذهنی، اخلاقی، تاریخی، سیاسی، کلتوری، روانی، اجتماعی، مذهبی، دینی، فامیلی، قبیلوی، قومی، لسانی، نژادی، منطوقی، جغرافیایی و درنهایت جهانی و غیره درامان مانده نمیتواند.

هیچکسی در جهان ادعا کرده نمی تواند، که در طرز و ابراز نظر و تفکر و اندیشه خود از قید تأثرات همچو ملاحظات و شرایط فوق لذکر مبراست.

هیچکس در جهان ادعا کرده نمیتواند که در ذهن و دماغ وی احساس خود خواهی و غرور فردی وجود ندارد، لذا در هر ابراز نظری، از حقیقت «حب و بغض» بصورت نسبی نمیتوان انکار کرد، البته مدارج حب و بغض نظر به افراد و اشخاص متفاوت است. تاریخ را نمیتوان به معیارهای احادیث قدسی قبول کرد، زیرا مؤرخین، خود، در همچو مقامی قرار ندارند، و ایشان مانند هر عضو دیگر جامعه مانند دانشمندان علم سیاست و سیاست مداران و معلمان و استادان و غیره در جامعه خود متأثر از عوملی اند که قبلاً تذکر یافت.

البته باید به تحقیقات مؤرخین و محققین ارج و احترام گذاشت ولی از قبول و پذیرفتن آن بصورت کورانه احتراز نمود. حد اقل باید در مواردی که به دوره حیات ما تعلق می پذیرد و بر چگونگی واقعات آن وقوف داریم، از عقل و منطق خود قرار گرفته، فریفته و شکار سخنان و نوشته ها و استدلال سحر آمیز بعضی مؤرخین و محققین نگردیم. ما در کشور خود مؤرخین و محققین به نام داریم که بعضی از آن ها مانند پوهاند داکتر حسن کاکر از جاهت و شهرت جهانی برخوردار اند.

یکی از مؤرخین به نام کشور میر غلام محمد غبار است، که دو جلد کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» او، برای یک عده تاریخ دوستان از چپ و راست و حتی دولت کمونستی شوروی، به قول دانشمند، سیاست مدار و مؤرخ عالی مقام سید قاسم رشتیا حیثیت کتاب مقدس «بایبل» را دارد.

یکی از شیفتگان شخصیت و طرز تفکر میر غلام محمد غبار در زمینه چنین ابراز نظر میکند:  
« برای افغانستان و مردم آن، همان طور که احمد شاه بابا اهمیت دارد، غبار نیز اهمیت دارد.»

حشمت خلیل پسر برومند میر غلام محمد غبار، کتاب پدر خود را یگانه اثر تاریخی علمی در کشور قلمداد میکند، یعنی آثار تاریخی دیگران مانند کاتب و غیره که غبار از آن استفاده عظیم نموده است، غیر علمی و «خوشی چتی» به شمار میرود، په پشتو ژبه کی یوه کره وینا ده چی وایی:

## که خوک تله د انصاف په لاس کی ورکا خیل تپو او د بل آس به برابر کا

اکنون متکی و با استناد با نظریات دانشمندانی، مانند محقق، مؤرخ و دانشمند ذوالفنون و چند بعدی بزرگ تاریخ معاصر مانند علامه حبیبی که در مجموع مقام و منزلت شامختر و بالاتر از میر غلام محمد غبار را دارد، و یک عده صاحب نظران دیگر، ملاحظه گردد که تاریخ غبار را باید به عنوان کتاب مقدس «بایبل» و یا یک اثر تاریخی مطلق پذیرفت و حق هرگونه ابراز نظر را در مورد تاریخ او مردود دانسته آن را متکی به سلیقه و علایق شخصی دانست؟

و یا اینکه حقیقت طور دیگری است، و غبار در تحریر و تحلیل و قضاوت ها و ابراز نظریاتش در دو جلد کتاب معروفش بنام افغانستان در مسیر تاریخ به حیث یک بشر و انسان نورمال از تأثیرات علل و عواملی که در ابتدای این مقال از آن تذکر رفت مبری نبوده، تاریخ او مملو از خطا های عمدی و حتی کذب و دروغ بوده و احساسات و سلیق شخصی کرکتر او در آثارش روشن، متجلی و انکار ناپذیر است. علامه حبیبی در مورد همچو خصوصیت سخیف در تاریخ متذکره غبار چنین ابراز نظر میکند: «غبار در تاریخ نویسی سبک خاصی داشت که وقایع تاریخی را همواره به تصور خاص عندی و قالب فکری خود استعمال میکرد و بنابراین در تاریخ نگاری خود ناظر بی طرفی به نظر نمی نماید.»

تبصره استادانه و عالمانه و فاضلانه و عاملانه و عادلانه، دانشمند بی بدیل کشور علامه حبیبی بما درس و اجازه و حق میدهد، که محتویات تاریخ غبار و یا در حقیقت تاریخ و تحقیق هر مؤرخ و محقق دیگری را، کورکورانه قبول ننموده، زیرا انکار از موجودیت خطا های قصدی و غیر قصدی در هر تاریخ و تحقیق، ادعای است، دور و محروم از واقعیت.

آیا میتوان نظر فوق الذکر علامه حبیبی را در مورد تاریخ غبار مبتنی بر علایق شخصی و اراده تغییر حقایق تاریخی دانست؟ هرگز نه.

اکنون بر میگردیم به نظریات یک شخصیت دانشمند و بسیار صادق و با وجدان دیگر کشور استاد محمد عزیز نعیم، استاد مضمون تاریخ سیاسی ما در پوهنتون کابل، موصوف در مورد محتویات تاریخ میر غلام غبار چنین ابراز نظر و عقیده مینمایند: یک - اگر تاریخ از نگاه ماهیت عبارت است از دریافت حقایق نسبت به ماضی از روی اسناد و شواهد تاریخی که آنهم باید صحیح تصنیف و تفکیک شود، این دو جلد تاریخ غبار فاقد آن می باشد.

اگر قسمت های دوره باستان و قرون وسطی را درین اثر، که آنهم از کتب مروجه و به شیوه مارکسیزم تعبیر گردیده استثناء قرار بدهیم، در قسمت تاریخ جدید و معاصر افغانستان هیچیک مأخذ جدید به جز، یگان ترجمه از مأخذ خارجی یا نقل قول ها از زبان های که امروز زنده نیستند و معلوم نیست که تا چه اندازه به حقیقت نزدیک می باشد، به کار نرفته است.

خلاصه اینکه نه تنها حقایق درین اثر از روی منابع و مدارک و شواهد تاریخی بدست نیامده، بلکه مطابق به ذوق غبار تحریف گردیده و با افسون قلم میخواد خواننده را مجبور سازد تا بپذیرد که آنچه را او نوشته حقیقت مطلق است.

از روی این نوشته ها معلوم میگردد که مرحوم غبار دارای استبداد رأی بوده است.

دو- اگرچه مرحوم غبار در مقدمه کتابش نوشته است: «با سیر تکامل بشری طرز نگارش تاریخ هم تکامل کرده و امروز تاریخ نویسی بر پایه های تحلیل و تعلیل همه جانبه قرار دارد.»

اما به حیث یک مؤرخ، که حکم قاضی را دارد، او موقف دو طرف دعوی را نه عادلانه بر رسی کرده و نه منصفانه قضاوت نموده است. و حوادث را صرفاً به ذوق و آرزوی خود مجسم ساخته است.

اگر روند علمی تاریخ نویسی بر پایه های تحلیل و تعلیل همه جانبه قرار داشته باشد، این اثر دو جلدی تاریخ غبار فاقد آن است. سه - غبار طوریکه از این اثر دو جلدی اش پیداست، فاقد تفکر تاریخی است، یعنی ماضی را از روی زمان خود قضاوت نموده است، نه سه بعدی، آنهم نظر به شرایط سال های شست و هفتاد قرن بیستم میلادی که در افغانستان و جهان سوم و حتی کشور

های غربی، توفان یا طوفان چپگرایی، جوانان را به خود پیچانده بود، روی همین انگیزه و تحت همچو توفان، مرحوم غبار به ماضی نظر انداخته و حوادث را به شوه مارکسیست ها تعبیر نموده است.

چهار- متأسفانه احساسات بزرگ بینی مؤلف و حقیر شمردن دیگران، «ادعای که شاغلی استاد سیستانی و شاغلی رشتیا نیز بر آن گواه است» از لابلای این اثر بخصوص در جلد دومش نمایان است.

پنج - اگر تاریخ عبارت باشد از جستجوی حقیقت در ماضی، غبار در تحریر آن حقایق به شیوه علمی بیچاره بود.

این اثر بیشتر جنبه تبلیغی و سیاسی دارد تا جنبه دریافت حقایق، هر چند من غبار را ندیده ام اما فکر میکنم به حیث یک مبارز که گرم و سرد روزگار را چشیده، لا اقل دارای متانت، وقار و آراستگی ملی باشد، اما متأسفانه مطالعه این اثر، عقیده ام را نسبت به مؤلف آن تغییر داد و غیر از یک آدم صاحب عقده، حسود و بی موازنه از نگاه احساسات و تفکر چیزی دیگری در او سراغ نکردم.

از دلایل و تحلیل همه جانبه استاد بزرگوارم محمد عزیز نعیم، هویدا میگردد که غبار تحت انگیزه های چپگرانه در آن فرصت زمانی، تاریخ خود را بر اصول دیالکتیک تاریخی نوشته تا یک شخص مترقی و انقلابی شناخته شود، باور بر این است که اگر غبار زنده میبود و تاریخ خود را در شرایط امروز جهان مینوشت، کاملاً متفاوت از آنچه میبود که قبلاً نوشته و بما به یادگار گذاشته است.

استاد محمد عزیز نعیم نیز به ما درس میدهد و می آموزاند که هیچ اثر تاریخی را خاتم التواریخ نپنداشته، زیرا آثار تاریخی و تحقیقات محققین از انگیزه حب و بغض و تأثیرات شرایط محیط مبری شده نمیتواند، ولو این آثار ممثل سحر قلم و قوت ظاهری بیان باشد. به عبارت دیگر هیچ اثر تاریخی و تحقیقی مطلق نیست، و ابراز نظر در همچو موارد نباید، به مثابه انعکاس علایق شخصی تلقی گردد، در غیر آن اصطلاح استبداد رأی مصداق کلام خواهد بود، و آنهم استبداد رأی منور.

درین قسمت، مطالبی را از یک مؤرخ سومی یعنی شاغلی استاد سیستانی در زمینه کتاب غبار نقل قول نموده، تا ادعای اینجانب در مورد تاریخ و مؤرخین، به اصطلاح با سه سنگ، تقویت و استحکام یافته شرعی گردد.

شاغلی سیستانی در مورد غبار و تاریخش چنین نظر دارد:

غبار از مرز مشروطه خواهی پا فراتر گذاشته و افکار چپی را پذیرفته بود، و اگر این ایده را پذیرفته نمی بود، ضرورتی نداشت تا به وسیله جریده وطن اندیشه هایی را مطرح نمود، که حرکت های سیاسی چپی پیرو خط مسکو، سال های بعد آن را مطرح کردند.

مرحومی با همه خرد و دانش، آدم بی کینه و بی عقده نبوده است، حتی چنین به نظر میرسد که غبار، جلد دوم کتابش را به منظور انتقام کشی از نادرشاه و خانواده او به نگارش گرفته است. با نظر داشت مخالفت شدید غبار در جلد دومش همه جا نادر خان را به نام حکمران می نامد، خواننده می تواند هدف کلام غبار را درک کند. «متکی بر نظر مؤرخ سیستانی، نظریات غبار در مورد قهرمان معارک تل و جبهه نجات کشور یعنی غازی محمد نادر خان، به جز حربه سیاسی افرازاات معده، چیز دیگری تلقی شده نمیتواند. مومند»

مگر واقعیت این است که جنرال نادر خان خودش قلعه تل را زیر ضربات آتش توپخانه قرار داد و با آتش زدن مهمات قلعه تل، توانست انگلیسها را بشدت پریشان و تحت فشار قرار دهد، همین ضربات توپخانه افغان ها در جنگ «تل» و «وانه» و «پیوار» در وزیرستان سبب شد که انگلیس ها را از حمله بر جلال آباد منصرف و مجبور به متارکه جنگ و حاضر به مذاکره ساخت. قسمت بیشتر مطالبی که غبار در مورد حوادث قرن نوزده در جلد اول تاریخ خود متذکر شده است، مأخوذ از کتاب سراج التواریخ، فیض محمد هزاره است، به استثنای مطالبی که از سراج الاخبار نقل قول کرده و اسنادی از آرشیف محمد صادق مجددی اقتباس نموده، بقیه در سراسر کتاب از نشان دادن مأخذ خود صرف نظر نموده است. (این خود دلیل خود خواهی و غرور فردی غبار تلقی میگردد. مومند)

نکته دیگر تبارز عقده شخصی یا سیاسی غبار این است که آن را با الفاظ و کلمات ستیزه جویانه و تحقیر آمیز در حق رجال دولتی و شخصیت علمی و فرهنگی کشور بروز داده است.

شاغلی سیستانی از یک سرقت ادبی غبار نیز از یک نویسنده ایرانی پرده برداشته است.

متکی بر معلومات داکتر صاحب رشید غبار در کتاب خود، به ارتباط قرون وسطی، از تاریخ قاضی عطاء الله خان به نام «د پشتنو تاریخ» منتشره پیشاور استفاده فراوان بعمل آورده است، ولی بر طبق مزاج خود خواهانه اش از تذکر آن اجتناب ورزیده است. میر غلام غبار در تاریخ خود به ارتباط دارایی خاندان سلطنتی به یک کذب بزرگ پرداخته مینویسد: «این خاندان از معاش رسمی، جیره و ماکولات، پول ها و هدایای تاجران، مامورین بزرگ، اسعار خارجی وزارت مالیه ... و الحاصل از تمام منابع مملکتی به صد ها ملیون دالر به بانک های خارج ذخیره و در تاراج کشور علناً با قاچاقبران، شرکت ها، سرحد داران و امثالهم شریک و رفیق گردیدند... مراکز پولی این خاندان در لندن، پاریس و سویس بود... ذخیره پولی خانواده سلطنت در امریکا و اروپا متجاوز از صد ها ملیون دالر، پوند و فرانک بود.»

نویسنده فاضل و توانا محترمه لیلی عنایت سراج، در برابر این کذب بزرگ غبار با تکیه با کلام خداوندی «لعنت الله علی الکاذبین» پاسخ عالمانه ابراز داشته و با دلایل منطقی ثابت نموده اند که این ادعای غبار به جز یک حربه و تاکتیک سیاسی و خصومت شخصی با خاندان سلطنتی چیز دیگری تلقی شده نمیتواند.

بعد از کودتای بد شگون سرطانی حسن چپ معروف به شرق، شاه مخلوع بیچاره مجبور شد که به سفارت افغانستان در ایتالیه پناه ببرد، که از حسن تصادف نور احمد اعتمادی سفیر در آن کشور بود.

چندی قبل یکی از سردار پرستان ادعا نمود که والا حضرت سردار صاحب داؤد خان برای شاه مخلوع در ایتالیه پول میفرستاد، ولی موصوف تصریح نکرد که سردار صاحب این پول را از سرمایه خود و یا مایملک اعلیحضرت ظاهر شاه و یا هم از پول بیت المال ارسال مینمود.

دانشمند محترم شاغلی استاد سید عبدالله کاظم نیز در مورد میر غلام غبار مینگارد: «... متود تحقیقی غبار بر مبنای روش مشهور دیالکتیک تاریخی استوار است و دوره های تکامل تاریخ را از آن دریچه، یعنی از فیودالیزم و تشکل بورژوازی و سرانجام سرمایه داری بررسی میکند که در متن کتاب مذکور بارها به این دوره ها اشاره گردیده است... میلان واضح به سوی افکار چپ ایدئولوژیک موجب شهرت او در بین نسل جوان گردید.» «چیزی که غبار هلاک آن بود. مومند»

نویسنده و مؤرخ و دانشمند عالی مقام شاغلی سید قاسم رشتیا نیز نظر خود را در زمینه چنین ابراز نموده اند: «آقای غبار درین کتاب اکثر رجال گذشته و معاصر افغانستان را بیدریغ مورد انتقاد قرار داده و برخلاف روش معمول تاریخ نویسی که رعایت غیر جانبداری و واقع بینی از اساسات عمده آن بشمار میرود از محاسن آنها اغماض و نارسایی های آنها را بدون اعتناء بدلائل و شرایط عینی بشدت نکوهش کرده و متأسفانه درین قسمت نیز به احساسات و حب و بغض شخصی خود تبارز داده است.»

شاغلی رشتیا در حقیقت به نکته بسیار مهمی اشاره نموده اند، و آن صحه گذاشتن بر عین انتقادی است که استاد کاظم در دریچه، عنوانی جناب صحراپی صاحب منظور خود را توضیح نموده اند، جناب کاظم میفرمایند: «... ولی از نظر تاریخی چون وصفش را گفتم، عیبش را نیز بگو! ختم فرموده شاغلی کاظم»

ولی غبار ذره بین دردستش تا ممکن، تنها به عیوب مردم دسترسی پیدا کند، نه محاسن آنها. مومند.

غبار در مورد غازی امام الله نیز از بد گویی دریغ نورزیده چنانکه مینویسد: «وقتی که شاه امان الله از سفر اروپایی برگشت، آن مرد گذشته نبود، او بسیار خود رأی و مغرور شده بود و با اقدامات عجولانه ای که نمود به زودی افغانستان را مستعد به یک انفلاق منفی نمود.»

غبار در کتاب خود پشتون تباران کشور را اقلیت و هم وطنان تاجک را اکثریت قلمداد نموده است، در موازات چپگرایان و حامیان دولت شوروی، گروه های ستمی و سقاولی و خراسانی در کشور که خواهان تغییر نام افغانستان به خراسان اند، از شیفتگان شخصیت، افکار و نظریات غبار به حساب میروند.

غبار قبل از اینکه مؤرخ شود یک آدم سیاسی بود، نوشته ها و تحقیقات همچو مؤرخین و محققین، عاری از شایبه طرز تفکر و سلیقه سیاسی شان شده نمیتواند.

باری مؤرخ محترمی ادعا نمود که امیر عبدالرحمن خان بیسمارک شرق بود، ولی شاغلی سدید بدون حس حب و بغض یا علائق شخصی آن ادعای مؤرخ محترم را با چنان دلایل تردید ناپذیر رد نمود که صدایی از مؤرخ محترم برخواست.

مؤرخ محترمی، والاحضرت سردار صاحب داؤد خان را همطراز غازی امان الله و حتی لوی احمد شاه بابا ساخت. این گفتارهای سیاسی یک مؤرخ است، ولی این شعار ها و گفتار ها و ادعا های سیاسی و زاده سلیقه و طرز دید اقتضایی سیاسی، تاریخ نیست و نمیتوان آن را معرف جوهر تاریخ دانست، و کسی مجبور نیست همچو شعار را بپذیرد، ولو که تراویده مؤرخ و دانشمند عالی مقام و واجب الاحترامی باشد، همچو شعارها بهترین مثال پنهان کردن آفتاب با دو انگشت است، مطلبی که داکتر صاحب کاظم به آن در دریچه افغان جرمن اشاره نموده است.

اکنون نوبت میرسد به توضیح یک سلسله انحرافات در تاریخ نگاری یک مؤرخ بزرگ کشور پوهاند داکتر محمد حسن کاکر. داکتر محمد حسن کاکر، سند ماستری خود را در تاریخ از پوهنتون «اکسفورد» بریتانیا و دیپلوم داکتری خود را باز هم در رشته تاریخ از پوهنتون بسیار با اعتبار اضلاع متحده یعنی «پرنستن» حاصل نمود.

داکتر کاکر در پوهنتون کابل موفق به اخذ درجه علمی پوهاندوی نیز گردید.

داکتر کاکر برخلاف مؤرخین دیگر افغانستان از شهرت جهانی برخوردار بوده و تا اخیر حیاتش به کانفرانس ها و سمینار های بین المللی دعوت میشد. فکر نکنم که تا به امروز یک هموطن دیگر در رشته تاریخ از سابقه اکادمیک داکتر کاکر برخوردار شده باشد و یا اینکه من نشنیده ام.

داکتر حسن کاکر شاید بیشتر از سی جلد کتاب از خود بیادگار مانده که ممکن برای محققین در رشته تاریخ، منابع قابل اعتباری بوده و از آن استفاده شایانی به عمل آورده باشند.

این جانب فقید، غبار را سال های بسیار قبل صرف یکبار در منزلش واقع جاده ولایت، کنار ولایت کابل دیده بودم، ولی کاکر را بیش از صد بار دیده و برای ساعت ها ملاقات نموده ام.

داکتر کاکر نیز مانند غبار شخص خود خواه و متفرعی بود، کاکر به محتویات کتب و نوشته هایش به منزلت احادیث قدسی مینگریست، و هرگونه ابراز نظر و مخالفت در زمینه ادعا ها و نظریات و نوشته هایش، به منزله دشمنی و خصومت و عداوت با وی تلقی میگردد.

داکتر حسن کاکر رساله ای نوشت تحت عنوان «نگاه جدیدی به حکمروایی شاه امان الله» وی در رساله مذکور مینویسد که «در رساله خود ثابت نموده ام که سرنگونی حکمروایی شاه امان الله نتیجه توطئه ها و دسایس برتانوی نیست، اینکه شاه شکار توطئه های برتانوی ها شده، صرف یک افسانه است.»

استاد داکتر عبدالرحمن زمانی و هم چنان استاد سیستانی در رد مدعیات داکتر حسن کاکر مطالبی در افغان جرمن بدست نشر سپردند، که این مشاجره قلمی بیش از یکسال دوام کرد و در حقیقت استاد داکتر زمانی سرانجام پوهاند کاکر را مغلوب ساخت و شاغلی کاکر به عصبیت پناه برده و به افترا و اهانت های مبتذل شخصی علیه استاد زمانی پرداخت.

عصبی شدن و تعرضات و اهانت شخصی در مسائل اجتماعی و تاریخی و سیاسی، علامت بزرگ، زبونی هتاک و مفتری است. بطور مثال کاکر در مورد شاغلی سیستانی مینویسد: «شاغلی سیستانی تحت تأثیر نوشته های داکتر زمانی از ذهن چنگیز مآبانه خود حکم صادر میکند که هم وطنان رساله مرا نخوانند.»

انکار از علل و عوامل بعد خارجی در قسمت، سقوط حکومت غازی امان الله دال بر همان فرموده داکتر صاحب کاظم در دریچه، یعنی آفتاب را با دو انگشت پنهان کردن است، ولی این کار از طرف کدام طالب العلم تأریخ نه بلکه از طرف بزرگترین مؤرخ تأریخ معاصر کشور به عمل آمده است، لذا نوشته های مؤرخین و تواریخ شان را نباید بنام حکم تأریخ، بدون کنگاش و دقت و تأمل قبول کرد.

داکتر کاکر یک نظر انحرافی در مورد قوم بزرگ غلزی نیز دارد و آن اینکه قوم غلزی از نطفه نامشروع تولد یافته است، یا الله چه میشنوم!!! بد بختانه میر صدیق فرهنگ نیز در کتاب خود، این نظر انحرافی داکتر کاکر را بدون ذکر نامش انعکاس داده و آن را به حیث یک واقعیت تأریخی پذیرفته است.

داکتر حسن کاکر یک نظر انحرافی دیگری نیز دارد و آن اینکه علامه سید جمال الدین افغان اصلاً ایرانی بود. در نتیجه ملاحظه میگردد که آسمان تواریخ غبار و کاکر و هم فکران و هم کیشان شان، غبار آلود و مملو از دود و دمه و گرد و کثافات است، و چنان آفتاب حقایق و واقعیت ها را مستور ساخته اند که طالب العلمان تأریخ و تشنگان دریافت حقایق، قادر نیستند، نور آفتاب حقیقت را از ورای آن مشاهده کنند، زهی بدبختی. با عرض حرمت

\*\*\* \*\*



هرگاه متمایل باشید مطالب دیگر این نویسنده را مطالعه کنید، اینجا کلیک نمایید

